

November 1, 1994

زاله عزیزم عزیزم، در روز پیش نامه ات رسید و در این حد خوشحال گردم، خوشحالم که
 حالت خوب است و از طبیعت چنانطور که در جوانی، ز سلاطین قبل از آن لذت
 میبردیم لذت میبری، منم هر کجا مردم و طبیعت جاودانی را می بینم تو باشی - چند وقت
 پیش رفتم به Grand Canyon (از شهر دالاس چه جایی است) نمایان عظمت طبیعت
 زیبایی طبیعت، تا چه حدی است، مردم از تمام دنیا می آیند این مناظر را ببینند -
 دره های بسیار عمیق و سنگها رنگارنگ با درخت آدم در مقابل اینه زیبایی، مات
 و مهیوت میگرد، میدانم به درستی آن که با من بودم، تمام افکارم با تو بود و در عالم
 خیال با تو صحبت میکردم، و زاله عزیزم شد آن همه، شاید همین است، روزی
 نیست که بیاد تو نباشم، میگویند experience کمر دوره تجربه ای و جوانی پر از
 از یاد نمود و حضورها آدم وقتی میسر شود تمام آن دوره ها بیادش می آید -
 چند وقت پیش یک عکس دسته جمعی دوران مدرسه را در مین عکسها می بینم اگر آدم
 من و کوشش دو طفلان مسلم بیرون هم نشسته ایم، وقتی آمدی نشانت می بینم -
 کزانی اصالت می بینم، دعوتنامه مدتی را بابت می نوشتم اگر به نوع نوشته در
 لازم دارد برام ضمیمه بنویسی، دانش منم، چرا تردید از این کتابهاست
 به نظرم، بعد از یک عمر، شاید پنجاه سال (بسیار بگو) اگر بدست بیاوی
 یک سال بیاید پیش ما چه میگوید، حاشا این را که همه ما بیم ایران بودیم اولاد است کم
 باقی دو سه نفر میماند و این که دیدم آنوقت آنرا ضرب در پنجاه میکنی پس چندتا می شود،
 اگر بدست بیاید که بیایند اینجا آنها میگذارم جا را دیدم بود، نترسانند خواهی جا می را
 ببینند، که چو آنقدر از کرم ملاحظه میکنی، اولاً به آن دو آگاه باشی این خانه
 در نزدیکی مال من است نه کرم، کرم از دور حماقت و بی فکر هر چه در دست ^{دانشگاه}
 و امروز بار ما که می آید از کرم ندارد، یکی از آن کلمات قرآنی من و کرم و خود کرم
 ما را از هر موضوعی که چو آنقدر بی فکر بود و نخواست به بسیاری از موضوع
 در زندگی ما ملک کند، مشغول تر شدن منم و تو که همه می دانند و بگریزی دولت یا

فایل - یا هرگز تا میل من میسی حق ندارم در خانه خودم گزینم پند برای کنه ۱۹
 کرم حق ندارد در این موضوع دخالت کنه ، بعلاوه اگر به عیسی داشته باشه سیدانی
 عمره هینی بهمان دولت اند ، و هر کسی بیاید پیش ما از زبان و دل پند برای سینه
 استنه نه هر کسی ! چون اگر کسی را دولت نداشته باشه بمن نگوید ،
 آن روز که دیدم سر تاشستانی با او هم نشسته - یادت هست می خندیدیم ؟
 از عادت بود ، چون سیدانه و تنی من با تو هستم حیسی خوشگام و با هم می خندیم
 این رو همه را با او ندارم ، با بهیگی فراتر ندارم ، یادت هست آنک که با پیش
 رفتیم تو را جانی که سر داد میخوانه ، چه ر خندیدیم ، پیرن خیالی سر د دیوانه شده ایم !

و اما موضوع دیگر که میخواهم برایت بنویسم اینست که گاهی بزم من میرند که بیایم پیش تو
 با انور صحبت کردم گفت با هم میردیم تو برو پیش زاله من میردیم پیش خانم حیات ،
 ولی انور ننگویه بیایم ترا تو میردیم ، تو میگویی به February میخواهی بروی
 مگو و نمیدانم کی حیات آید بخانه کار ادا در . حالا که بزنامه خودت را ، تاریخ
 رفتت به مگو و تاریخ آید به تبع بیایم بنویس بینم چه موضوع مکتب است
 ما بیایم (البته من صد در صد مطمئن نیستم) پیش تو ، گفتم حینی نه اشتم تو را به یاد من
 بیایم ولی انور میگویی مخصوصاً تو را به بیوا هینی به است ، خلاصه که به چه فرود
 نظر خودت را بار من بنویس . اگر مگو واقعا کتابت آن آید بیان دیگر ماه
 ترا تو از پیش نه ارد من بیایم پیش تو ، هر چند دلم میخواهد - ولی گاهی با پیش اوقات